

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: ش حمید

۱۳ دسمبر ۲۰۱۷

به پاسخ صائب شاعر مکتب هندی که می گفت "خوشاعشرت سرای کابل و دامان کوهسارش"
شعر از زنده یاد استاد عبدالرازق "شجاع"

شور آزادی

که خنجر بر دل ما میزند ، افغان بیمارش
نه آن کابل به جا مانده ، نه آثار گهربارش
ز سیل اشک آدمها ، چه موج است انهارش
روان شد چشمه های لاله سان از طرف کپسارش
کنون جز مشت خاکی نیست در هر کنج دیوارش
به خون آغشته بنمودند اینک در شب تارش
که بس زاغ و زغن جا کرده در هر باغ و گلزارش
ز باد ظلم فریادی شده هر برگ اشجارش
بیا بشنو حکایت از زبان هر خس و خارش
ولی صدحیف می بینم به خون آلوده اشجارش
گواهی می دهد حال خراب و خسته و زارش
لگد مال اجانب شد شکوه نام و افکارش
به خاک تیره یکسان گشت برج و دژ و دیوارش
چو قربانگاه انسان شد همه نوروز و بازارش
که آدم مثل گوسفند است قربانی به دستارش
ز هر طرفی به گوش آید نوا و ضجه زارش
چو مجمر شعله می خیزد ز هر قلب شرربارش
به دست ظالمان زولانه و سر بر سر دارش
سیه روزی و رسوائی و بدبختی و ادبارش

بین ماتم سرای میهن و خصمان مکارش
نگر صائب! همان عشرت سرا ماتم سرا گشته
همان شهری که هرچشمی زگردش سُر مه چین می شد
ز رنگ لاله اش اورنگ در روی سخن داشتی
توان ملکی که وصفش را ، خلد برین گفتی
به صبح عید خندان بود گل رخساره صبحش
نمی خیزد نوايِ عندلیبان چمن اکنون
ز هرسنگ و کلوخش نوحه محشر به گوش آید
ز خون بیگناهان سبزه خضرا که حمراشد
ز سرخی زمینش طارم اعلی چه گلگون شد
حساب کشته گان و بیگناهانش را چه می پرسی؟
ز بیداد عدو و تُرکتازی های روز افزون
تمام آبداتش پایمال ظلم و وحشت شد
نه صبح عید را کس دید و نه نوروز رنگین را
عجب عیدی و نوروزی برای مردم مظلوم
نباتات و جماداتش جدا هریک سخن دارد
زن و مردش به غربت خسته و زار و زبون گشته
امید قلب مظلومان میهن چیست می دانی؟
سزای قاتل و دُرخیم را جز این نمی بینم

صدا از سنگ و چوب آید که بر خیزید بر خیزید
قیام رستخیز آسا بُود ، داروی بیمارش
تفاهم با دل افکاران ، تقابل با جفاکاران
«شجاع» این را خرد با جان ، کند عرضه به بازارش